

نشاید که سفاهت از عالمی حکم در گذرانند که هر دو
طرف را زبان دارد بهیبت این که شود و چهل
آن مستحکم **بیت** جو با سلف کوی لطف و جوی
فزون کرد در من کبر و کردن کشتی **حکمت** معصیت
از هر که صادر می شود نایندست و از علما
نا خوب تر که علم سلاح جنگ شیطانست
و خداوند سلاح را چون با سیری برین ترساک
بیش بود **مثنوی** عامی نادان برین آن
روزگار به زداستند نایه نیز کار گمان
به ناپیایی از ره افتاد وین دو چشمش
بود در چه او فتاد **فایده** جان در حمایت
یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم
دین بدینا فروشان چون یوسف را فرزند
تاجه چون الم احمد الیکم یا نبی آدم الا تعبد
الشیطان **بیت** بقول دشمن بجان دوست
بکستی به بیان که از که بریدی و با که یوستی
نکته شیطان با تحمل صانع بر نمی آید و سلطان

بامفردان

بامفردان **بیت** و امش مده انگ بی نماز
کر چه در همنش ز فاقه بازست کو فرض خدائی
گذارد از فرض تو نیز غم نزارد **نکته** هر که در
زندگی نانش نخورد در مردگی نانش نترند
لذت انگور سیوه داند نه خداوند سیوه یوسف
صدیق علیه السلام در خشک سال مهر سیر خوردی
تا گرسنگار از فراموش نکلند **شعر** انگ در راحت
و تنم زست او چه داند که حال کرسنه چیست
حال در ماندگان کسی داند که باحوال خویش در
ماند ای که بر مرکب نازنده سواری شش دار
که در خار کش سوخته در آب گلست آتش
از خانه به سایه در ویش نخواه کا بخیر روزن
او میگذرد و دوست در ویش ضعیف
حال را در تنگ سال میرس که جوی الا سیرط
انگ مهر هم ریشش بدی و معلومی پیشش نهی
قطعه چنی که بینی و باری بکل در افتاده
بدل بر و شفقت سروی هر دو سرش کنون که